

تامل

لندن در آتش

گفتمان اوباش!

محمد غزنویان

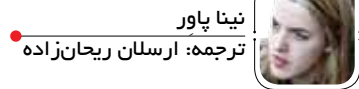
■ اتومبیل‌ها در آتش می‌سوزند. فروشگاه‌ها غارت می‌شوند. ویتترین‌ها تخریب می‌شوند. عده‌ای فرار می‌کنند و پلیس با اسب وارد صحنه می‌شود. اینها نشانگان تعمیم‌یافته‌ای هستند؛ نشانگانی به ظاهر عریسان. اما وقتی زبان وارد میدان می‌شود و دال اغتشاش و آشوب را به‌عنوان دال مرجح در واژگان رسانه‌ها محصور می‌کند، مدلول، جامه معناشناختی پیشین را از تن به در می‌کند و با این عمل انحصاری قادر می‌شود خشم را به ذائقه مخاطب روزمره شده رسانه‌ا، از زمینه‌های نظری و تاریخی تهی کرده و تصویری دراماتیک‌ارایه دهد. در این مورد به‌خصوص تاکید روی دست‌اندرکاری این نظام زبانی انحصاری برای موج تکرر برداشت از خروجی‌های دیجیتال است. در این وضعیت است که «فهم‌های تجویزی» سکه رایج می‌شوند و رسانه قادر می‌شود «یک معنای مرجح را به حالت تعلیق» در آورد. از این روست که مکرابی می‌نویسد: «آنتاگونیسم‌های اجتماعی نژاد و جنسیت نیز امروزه به ندرت در تلویزیون پیگیری می‌شود. حتی اگر به خاستگاه‌های ساختاری این آنتاگونیسم‌ها توجه شود، هیچ‌گونه تلاشی برای بررسی پیوندهای نابرابری‌های نژادی و جنسیتی صورت نمی‌گیرد. هر چند بر عوامل اجتماعی- اقتصادی تاکید کمتری است در عوض بر روایت‌های فردی، داستان‌های ویژه یا بر مطالعات موردی دراماتیک تاکید بیشتری می‌شود.»^۱

چنین حذف و ترجیح‌هایی را در رابطه با رویدادهای خیابانی روزهای گذشته در لندن به خوبی مشاهده کردیم؛ رویدادی که خشونت را در دو سطح به نمایش می‌گذارد. یک سطح اتفاقاتی است در ساحت واقعیت و دیگری رخدادی است در ساحت امر نمادین؛ ساحتی که خود را از طریق کارپوزه خشونت زبانی آشکار می‌کند. در واقع ما در سطح نخست با هجوم کور عده‌ای از مردم مواجهیم که ساخت فیزیکی شهر را مورد تهاجم قرار می‌دهند و در این زمینه نیز تا زمانی که پلیس ابتکار عمل را به‌دست نگرفته کامیاب هستند، اما در سطحی بالاتر آنها به خلق فضای تازهای در انحصار روایی زبان حاکم نایل نمی‌شوند. هایدگر زبان را جایی می‌داند که محل ساختن و سکونت است و می‌نویسد: «ساختن و سکونت کردن همچون وسیله و هدف با هم در ارتباط هستند.» و در ادامه می‌گوید: «سخن گفتن یا نوشتن و انتشار سخنان به گونه‌ای افسارگسیخته ولی زیر کانه، که در سراسر جهان اشاعه یافته، چنین می‌نماید که این‌گونه عملکرد آدمی نشان‌دهنده حاکمیت و سروری او بر زبان است، در حالی که در واقع این زبان است که بر آدمی حکومت می‌کند و سیادت از آن اوست.»^۲ با این‌همه بخشی از آدمیان بنا بر سازوکارهای مادی و معنوی انحصاری و برتری که در اختیار دارند، قادرند این بیگانگی را برای بخش‌های وسیع‌تری از آدمیان به گونه‌ای مضاعف جلوه‌گر سازند. آنها قادرند با نامیدن افراد، چنانکه از گفته هایدگر بر می‌آید، هستی آنها را تحت تاثیر قرار دهند و آنها را ذیل دال خلق‌الساعه خویش آنچنان که واقعانیستند، تعریف کنند. با تعریف آنها به واسطه گزینش معنا، نوعی «ایرام‌وحشتناک» و در عین حال نوعی مکتانیزم مبتذل اجتماعی را به مخاطب القا می‌کنند. تنها در همین مورد مشخص بوردیو معتقد است: «در مورد حومه‌های شهری نیز آنچه برای تلویزیون جالب توجه



است، شورش‌های ساکنان آن است. خود شورش، یک کلمه جنجالی است. همین کار را با کلمات نیز می‌کنند. در واقع به صورتی متناقض‌نما، جهان تصاویر زیر سلطه واژگان است.»^۳ واژگانی که قاعدتاً باید بر «حاد بودن و مشخصه دراماتیک، و تریازیک بودن آن پدیده» دلالت کنند. بنابراین حتی با وجود کشته و زندانی‌شدن در تحلیل نهایی این سکونت‌گاه همان مردم شورش‌ی جواشی شهر است که باز تخریب می‌شود و گفتمان هژمونیک رسانه‌های لیبرال بازتولید؛ چیزی که به زبان لکان این‌گونه‌صورت‌بندی می‌شود که دیگری بزرگ با خلق نهادها و ابزارهای مانع از بلندپروازی‌های به گفته او آرمانی دیگران می‌شود. بر این سیاق است که سوزه هژمونیک جهان سرمایه‌داری تفوق خود را در نوعی بازسازی گفتمان هگلی یعنی در این‌همانی منطق عقلانیت و احساس بروز می‌دهد و به همان موازات که به سرکوب زبانی و فیزیکی سوزه‌های مستقل می‌پردازد، برای جلب رضایت مخاطبان خود به بازتعریف نهادهای حقوق بشری و سازمان‌های خبریه بین‌المللی می‌پردازد (مثالی که طی همین چند روز گذشته می‌توان به آن ارجاع داد موافقت کنگره آمریکا با افزایش سقف بدهی‌های دولت از سویی و الزام دولت برای افزایش سقف کمک‌های انسان‌دوستانه به مردم فلسطین زده سسومالی از سوی دیگر است). این رویکرد استوار بر پایه دکتربینی است که با نمایش مکرر صحنه‌های رنج و فلاکت و گرسنگی، نوعی تابیدطلبی اخلاقی برای اعمال خشن خود علیه دشمنان امنیت نظام بین‌المللی دست و پا می‌کند).

ادامه در صفحه ۱۱



درست در طی یک سال گذشته، از زمانی که دولت ائتلافی به قدرت رسید، کشور شاهد چندین اعتراض دانش‌جویی و دانش آموزی بود، اشغال ده‌ها دانشگاه، اعتصاب‌های متعدد، راهپیمایی نیم‌میلیونی و قاطع اتحادیه کارگری و حال ناآرامی در خیابان‌های پایتخت (مقدم بر همه اینها درگیری‌های اوایل سال با پلیس بریستول در استوکز کرافت بوده است). جرقه هر یک از این رخدادها بنا به دلایل متفاوتی بود، با این وجود همه آنها در پس‌زمینه کاهش‌های وحشیانه بودجه و لوابج به‌اجرا درآمده ریاضت اتفاق می‌افتند. حکومت خیلی خوب می‌داند که این کار، خطر کردن است و اینکه تدبیر و مشی سیاسی‌اش ریسک ناآرامی توده‌ها را در مقیاسی به جان می‌خرد که از اوایل دهه ۱۹۸۰ تاکنون شاهد آن نبوده‌ایم. به کمک مردمی که در طی چند شب گذشته با خیابان‌های تاتنهام، ادمونتون، بریکستون و دیگر جاها انس گرفتند، توانستیم خود را برای بدرفقه حکومت به سوی شکست‌های سخت و پی‌درپی آماده کنیم. تدبیر‌ها و مشی سیاسی پارسال حکومت ممکن است به تقسیم میان افراد مستحق و کسانی که مالکیت‌شان سلب شده است در حدی افراطی وضوح داده باشند، لیکن زمینه ناآرامی اجتماعی جرات عمیق‌تری بر جای می‌گذارد. تیراندازی مرگبار به مارک دوگان در پنجشنبه گذشته جایی که معلوم شد، برخلاف گزارش‌های اولیه، گلوله‌های شلیک‌شده فقط از جانب پلیس بوده، اتفاق

چنین حذف و ترجیح‌هایی را در رابطه با رویدادهای خیابانی روزهای گذشته در لندن به خوبی مشاهده کردیم؛ رویدادی که خشونت را در دو سطح به نمایش می‌گذارد. یک سطح اتفاقاتی است در ساحت واقعیت و دیگری رخدادی است در ساحت امر نمادین؛ ساحتی که خود را از طریق کارپوزه خشونت زبانی آشکار می‌کند. در واقع ما در سطح نخست با هجوم کور عده‌ای از مردم مواجهیم که ساخت فیزیکی شهر را مورد تهاجم قرار می‌دهند و در این زمینه نیز تا زمانی که پلیس ابتکار عمل را به‌دست نگرفته کامیاب هستند، اما در سطحی بالاتر آنها به خلق فضای تازهای در انحصار روایی زبان حاکم نایل نمی‌شوند.

درباره چند اسطوره؛ نظم، اطلاعات آزاد، حقوق بشر

بار دیگر شورش



رحمان بوذری

هر آن‌کس که دست به دامان بشریت می‌شود قصد کلاهبرداری دارد

به فاصله اندکی از آن عروسی سلطنتی کذایی در بریتانیا سرمد به خیابان‌ها آمدند تا تصویر واقعی جامعه انگلستان را منعکس کنند. شورشیان روایتی از انگلستان امروز ارایه می‌کردند که در تقابل با روایت رسمی دولت کامرون از مردم شاد و سرحال شرت‌کننده در عروسی خاندان سلطنتی بود. روی دیگر سکه جشن یاکوبوسی سلطنتی، غارت فروشگاه‌ها و مغازه‌ها و محله‌ها توسط مردمانی بود که سهمی از شادی پرنس و پرنسس نداشتند و فقر و تنگدستی تنها نصیب‌شان از سفره دولت بود. دیوید کامرون با بی‌شرمی تمام همچون سلف خویش، مارگارت تاجر، «شمت آهنین» خود را رو کرد. پس از صدور احکام سنگین برای دستگیرشدگان و در پاسخ به بعضی اعتراضات گفت: «دستگاه قضایی به درستی روشن کرده که غارت و ناآرامی تحمل نمی‌شود.» بهله، غارت و ناآرامی تحمل نمی‌شود و سنگ حقوق بشر غریب در چنین رنگه‌هایی محک می‌خورد. پیش از آن هم دانشجویان – با تفاوت‌هایی – در اعتراضی به افزایش شهریه‌ها به خیابان آمده بودند. باز هم با همان مشت آهنین روبه‌رو شده بودند. پنج کشته و حدود ۲۷۰۰ نفر در روزهای اخیر بازداشت و بیش از نیمی از آنها بلافاصله محاکمه شدند. ساعت کار دادگاه‌ها تا نیمه‌شب افزایش یافت تا کسی از دست قانون فرار نکند. تصویر ماشین‌های سوخته و مغازه‌های آتش‌گرفته و جوانان با دانشجویانی که در اعتراض به بی‌عدالتی‌های حاکم بر جامعه به خیابان‌ها می‌ریزند، دست لیبرال‌دموکراسی غریب را رو می‌کند. همان‌ها که دم از مدارا و تساهل در برخورد با مخالفان می‌زندند خود طلا به‌دار برخورد ضربتی با مخالفان می‌شوند. چهار سال زندان برای دعوت مردم به خیابان در فیس‌بوک، شش ماه حبس برای درزدین یک بطری آب، پنج ماه زندان برای مادری که یک جفت کشش دزدیده است. این تصویری است از حقوق بشر غریب که تنها در عرض سه چهار روز بر افتاب می‌افتد. وجه وقیح حقوق بشر در اینجا نمایان می‌شود. تکرار عبارت مشهور پروتن ضروری است: «هر آن‌کس که دست به دامان بشریت می‌شود قصد کلاهبرداری دارد.» توسل به بشریت و حقوق بشردوستانه مستلزم بیرون‌گذاشتن غیرخودی یا دیگری از دایره بشریت و تبدیل او به پسماند‌ای زاید است. کاری که در روزهای گذشته برای توجیه سرکوب معترضان لندن صورت گرفت: آنها آشوب‌گرانی بی‌سبب و کارند و مخل نظم عمومی. پای منافع حاکمیت که

اندیشه

شورش‌های لندن و زمینه‌های آن



تراژیک دیگری در تاریخ طولانی تلقی و تصور پلیس پایتخت از مردمان عادی لندن است، به‌ویژه از کسانی با پیشینه‌های نژادی سیاه و اقلیت و از افراد و مناطق ویژه که به منظور کنترل کردن و توقف و تفتیش و آزار روزانه انتخاب می‌شوند. روزنامه‌نگاری نوشت که چگونه شگفت‌زده شد از اینکه مردم بسیاری در تاتنهام IPCC (کمیسون مستقل شکایات پلیس) را می‌شناختند و لیکن زمینه ناآرامی اجتماعی جرات عمیق‌تری در این‌باره نباید در کار باشد. وقتی به ارقام مربوط به مرگ در بازداشته‌های پلیس نگاهی بیندازید (دست‌کم ۳۳۳ نفر از سال ۱۹۹۸ و بدون تک محکومیتی برای افسران

پلیس در قبال یکی از این مرگ‌ها) آن وقت می‌بینید عده زیادی بر این باورند، به‌طور کاملاً مستدل، که IPCC دادگاه‌ها بیشتر حامی پلیس هستند تا مردم.

از این روست که آمیزه بدگمانی قابل فهم و کینه‌توزی نسبت به پلیس آشکار می‌شود، بدگمانی و کینه‌توزی‌ی که بر تجربه و خاطره فقر زیاد، بیکاری گسترده و دلایل چرایی حضور مردم در خیابان استوار است. (هارینگی، منطقه‌ای که شامل تاتنهام می‌شود، در آمار مربوط به فقر کودکان رتبه چهارم را در لندن دارد و نرخ بیکاری ۸/۸، دو برابر میانگین ملی، همراه با این وضع که به ازای هر یک جای خالی در آن منطقه ۵۴ متقاضی کار

وجود دارد). کسانی که رخدادهای یکی، دو شب گذشته شمال لندن و دیگر نقاط را محکوم می‌کنند کار درستی می‌کنند. اگر قدمی به عقب بردارند و تصویر بزرگ‌تری را ببینند: کشوری که در آن ۱۰درصد ثروتمندان، اکنون از رفاه صدبرابری نسبت با فقرا برخوردار هستند، جایی که مصرف‌گرایی مبتنی بر بدهی شخصی سال‌ها به منزله راه‌حل اقتصاد متزلزل تبلیغ می‌شده است و جایی که بنا به رای OECD(سازمان همکاری و توسعه اقتصادی)، تحرک اجتماعی به مراتب شدیدتر از هر کشور توسعه‌یافته دیگر است. همان‌طور که ریچارد ویلکینسون به کیت پیکت در کتاب «تاز روح: چرا برابری برای همه بهتر است» اشاره می‌کنند، پدیدارهایی که معمولاً به‌مثابه «معضلات اجتماعی» (جرم، بیماری، آمار زندان، ناراحتی روحی) توصیف می‌شوند، در جوامع نابرابر بسیار رایج‌تر هستند تا در جوامعی با توزیع اقتصادی بهتر و شکاف کمتر میان فقیر و غنی. دهه‌های فردگرایی، رقابت و خودخواهی که دولت مشوق آن بوده، –آمیخته با سرکوب سیستماتیک اتحادیه‌ها و ممنوعیت و جرم خواندن همواره فزاینده مخالفت و اختلاف عقیده– از بریتانیا یکی از نابرابرترین کشورهای جهان توسعه‌یافته ساخته است. تصاویر ساختمان‌های سوزان، ماشین‌های شعلور و فروشگاه‌های لخت‌شده ممکن است خوراک چشم‌گیری برای یک رسانه بی‌قرار، همواره گرسنه داستان‌های جدید و گروه‌های تازه برای دیوانه خواندن، فراهم آورند، اما اگر تاریخ و زمین‌هایی که این اتفاقات در متن آن رخ می‌دهند را نادیده بگیریم از آنها هیچ چیز نخواهیم‌فهمید.

منبع:گاردین



عکس: Getty Images

بدل به غارت اموال کسانی شود که خود از سلک شورشیان و مردانگان‌اند، علیه خود می‌جنگد. ساده‌تر، شورش خودزنی می‌کند. محل نزاع را گم می‌کند. این همان تفاوتی است که در اعتراض چند ماه گذشته دانشجویان لندن با اعتراضات اخیر به چشم می‌خورد.

اگر دشمن اصلی، سرمایه‌داری لجام‌گسیخته‌ای است که نجات بانک‌ها را به نجات انسان‌ها ترجیح می‌دهد میدان اصلی مبارزه را در آنجا باید تعریف کرد. خشم، شرط لازم اما نه کافی چنین سستیزی است. خشم عاری از دعوی سیاسی در هوا معلق می‌ماند و ول می‌شود، اگر که به خود خرابی خشم برنگردد. خشمی که در چهره معترضان و تهیدستان انگلیسی به چشم می‌خورد و خود را در خیابان‌ها و محله‌های لندن نشان داد شرط اولیه سامان دادن پیکاری طبقاتی و نظایر آن است. با این حال این خشم هرگز از خود فراتر نرفت. شورشیان همچنین در تقابل با هیاهوهایی که به گوش می‌رسد هیچ مطالبه مشخصی نداشتند؛ نه سرنگونی سلطنت، نه تغییر دولت، نه مزایای اجتماعی. آنها تنها می‌خواستند عصبانیت بی‌واسطه خود را به رخ دولت بکشند. ضعف آنها درست از قوت‌شان برمی‌خاست و آن تبدیل عاجل و آنی هر آنچه در ذهن می‌پروراندند به صحنه عمل بود. شورش اخیر لندن از بی‌واسطگی رنج می‌برد. فقدان «وساطت» چیزی است که چنین شورش‌ی را از همان ابتدا محکوم به شکست می‌کند.

مقایسه شورشیان انگلیس با سن کولوت‌ها در انقلاب فرانسه راهگشاست و می‌تواند نبود عمل سیاسی آگاهانه را در اعتراض‌های اخیر نمایان کند. چهاردهم جولای ۱۷۸۹ میلادی، جماعتی از گرسنگان به زندان «باستیل» در پاریس، حمله کردند. سن کولوت‌ها در واقع همان کارگران و قزاقی پاریس بودند که از سیاست‌های لویی شانزدهم به تنگ آمده بودند؛ مردم بی‌چیزی که در فرانسه قرن هجدهم سوزه سیاسی اصلی انقلاب شدند. برکشیدن شورش‌ی خام و بی‌هدف به یک اعتراض سیاسی منسجم البته مستلزم خودآگاهی و گره خوردن زندگی با چیزی به نام سیاست است. تنها در چنین صورتی است که شورش می‌تواند به یک انقلاب بدل شود.

یک نکته هنوز باقی است؛ آنها که به بهانه سوءاستفاده دیگران در برابر حوادث انگلیس سکوت می‌کنند فراموش کرده‌اند که معیارها یکی است: ضرب و شتم مردم عادی، دستگیری مردم معترض، نقض حقوق اولیه انجوهی آن است. علت موجهه، نابرابری اجتماعی است، توزیع ناعادلانه درآمدها و فقیرتر شدن فقیران و ثروتمندتر شدن ثروتمندان. با این حال وقتی شورش

جهان ذهن عربی

عقلانیت مقایسه‌ای

عبدالقادر سواری

شکیب‌ارسلان از آن دست اندیشمندانی است که می‌توان آنها را نمود واضح «اندیشمندان واکنش‌گرا» خواند. اندیشمندی کاملاً معطوف به تحولات اجتماعی که حتی بنیاد اندیشه‌اش چندباری در اثر تغییرات پیش‌آمده در همین واقعیت دچار تحولات بنیادین شد. او زمانی وحدت اسلامی با محوریت عثمانیان را سرلوحه کار خویش نهاد و زمانی دیگر اندیشه‌اش را بر بنیاد جدایی عرب‌ها از عثمانیان قرار داد تا وحدت عرب محور اندیشه وی باشد. زمانی در جبهه‌ای علیه اروپاییان جنگید و زمانی دیگر خواهان گرفتن الگوی غربیان و رفتن بر منش آنان شد. اما با همه این احوال او اندیشمندی نگران بود؛ نگران جامعه عربی و وضعیت بحران‌زده آن. ولی از همه اینها گذشته، شکیب‌ارسلان کتابی بسیار مهم دارد که در آن خلاصه آرای خویش را در باب جامعه عربی، مشکلات این جامعه و راه‌های نوزایش آن آورده است؛ کتابی که شاید مهم‌تر از متن آن، عنوانش باشد؛ چرا مسلمانان عقب ماندند و دیگران پیشرفت کردند؟

چرا ما عقب ماندیم و دیگری پیشرفت کرد؟ بی‌تردید این اصلی‌ترین و پابرجاترین پرسشی بود که اندیشمندان و سیاستمداران عرب از همان ابتدای رویارویی خود با غربیان از خود پرسیدند. اندیشمندان عرب می‌توانستند این سوال را به گونه‌ای دیگر هم مطرح کنند که در آن از مقایسه خبری نباشد؛ مثلاً از آن دست که اصلاح‌گران سنتی همواره مطرح می‌کردند و مساله را بر پایه انحراف و نه بر پایه عقب‌ماندگی اما این کار انجام نشد. هم اسلام‌گرایان، هم غرب‌گرایان، هم نوگرایان و هم قومیت‌گرایان همگی به نوعی پرسش عقب‌ماندگی را سرلوحه کار خود قرار دادند و همین سبب شد که اینان از طرح پرسشی اصیل درباره حالت و وضعیت خویش فرومانده و به جای آنکه آن گونه که فتحی مسکینی توصیف می‌کند «عقلانیتی فلسفی» را پایه‌ریزی کنند به راه پایه‌ریزی نوعی از عقلانیت رفتند که می‌توان آن را به همراه‌ضوان‌السید «عقلانیت مقایسه‌ای» نامید. عقلانیت مقایسه‌ای مشکل را نه به عنوان مشکلی درونی بلکه در قیاس با چیزی دیگر مطرح می‌کند. ما نسبت به چه چیزی عقب ماندیم؟ پاسخ به این پرسش هر چه باشد وجود معیاری را در نظر می‌گیرد؛ معیاری که نماد پیشرفتگی است و ما نسبت به آن عقب افتاده‌ایم و باید به او برسیم. چیزی که هم معیار است و هم باید الگوی ما باشد. همه اندیشمندان جهان عرب حتی آنها که شعار اسلام‌گرایی را سرلوحه خود قرار دادند و نمونه‌شان را می‌توان کسی همچون سیدقطب دانست در لفاظی می‌پذیرفتند که غرب پیشرفته‌است و باید چیزهایی ضروری از آن گرفت. حال غرب‌گرایان به راه پذیرش کامل الگوی غرب می‌رفتند ولی اسلام‌گرایان یا به راه پذیرش گزینش‌گرانه بخش‌هایی از این الگو می‌رفتند یا با انکار غرب می‌گفتند که پیشرفت‌های غرب از صدقه‌سر اندیشمندان مسلمان بوده است و ما با گرفتن آرای نویسن از غرب صرفاً کالایی را پس می‌گیریم که زمانی به غرب داده‌ام. این را خود سیدقطب و پیروان او می‌گفتند و پذیرش بخش‌هایی از الگوی غرب را به این بهانه توجیه می‌کردند. هر چه بود در این حوزه، معیار و الگو غرب بود و اندیشمندان عرب همواره هم خود را با این الگو مقایسه می‌کردند و هم سودای رفتن به آنجایی را داشتند که غرب در آن بود.

تا پیش از برآمدن دوران نو در جامعه عربی رسم بر آن بود که اصلاح‌گران مسلمان مشکل بحران در جامعه اسلامی را به گونه‌ای دیگر می‌نگاشتند که می‌توان آن را نگارش بر محور انحراف از معیار دانست. آنان بر آن می‌رفتند که گذشته‌های وجود دارد که ناب و کامل است و رکود در جامعه اسلامی زمانی رخ می‌دهد که ما از این گذشته دور شده و منحرف شویم و بنابراین بازگشت به همین گذشته ناب، کلید برون‌رفت از بحران است. تقریباً تا آغاز دوران نو این طرز نگارش مشکل عقب‌ماندگی مورد اجماع اندیشمندان مسلمان بود اما با آغاز دوران نو، این اجماع شکست. اصلا یکی از وجوه تفاوت دوران نو و دوران کلاسیک همین تفاوت در فلسفه تاریخ است. در دوران نو برای اولین بار مسلمانان با فلسفه پیشرفتی تاریخ آشنا شدند و این نگرش به تاریخ به جای نگرش بازگشتی به تاریخ نشست؛ نگرشی که بر پایه آن تاریخ همواره رو به عقب دارد. هم مبداء تاریخ در پشت است و هم غایت تاریخ بازگشت به همین مبداء است اما در دوران نو، فلسفه پیشرفتی تاریخ رخ نمود که در آن مبداء چیز اولیه و بدوی به شمار می‌رفت که روند تاریخ همواره در صد دور شدن از آن و رفتن به آینده‌ای بهتر است. «پدیده» واژه‌ای بود که بعد از دوران نو در قاموس اندیشه عربی وارد شد؛ آینده‌ای که به طریز پارادوکسیکال معاصر عرب‌ها بود. غرب نمود و نماد این آینده بود که تاریخ به سمت آن قدم می‌نهد. عقلانیت مقایسه‌ای همواره رو به سمت همین آینده معاصر داشت و بر آن می‌رفت که ما در قیاس با این آینده، گذشته‌ای عقب‌مانده به شمار می‌آییم. جالب آن است که شکیبارسلان در کتاب خود از یک سو غرب را نماد پیشرفت و تمدن دانسته و ما را در قیاس با این غرب توصیف می‌کند و از سوی دیگر به روشنی سخن در باب ضرورت استفاده از ابزارهایی برای پیشرفت می‌کند که هم اینک در غرب رواج دارند.